

شخصیت زن و احیای حقوق مادی و معنوی او" را تضمین میکند.

زن در جمهوری اسلامی و در حقوق اسلامی در بهترین حالت (یعنی در صورت مسلمان بودن) نصف انسان است . در قسمت سوم این مقاله ، علاوه بر ارائه نمونه‌هایی در این زمینه ، دیده‌ایم که زن (و مرد) کافر ذمی (یعنی پیرو ادیان زرتشتی ، یهودی و مسیحی) در جرگه حیوانات بشمار میرود . بدتر از آن ، وضع زن (و مرد) غیر اهل ذمه (یعنی پیرو ادیان و مذاهب دیگر) ، کافر و مشرک است که حتی ارزشی در حد حیوان نیز ندارد و کشتن وی شرعاً جایز و در شرایطی حتی لازم و تکلیف شرعی است .

اینکه می‌گوئیم زن در حقوق اسلامی و در جمهوری اسلامی ، در بهترین حالت (در صورت مسلمان بودن) ، نصف انسان است ، شعار نیست ، تهمت و افترا ، و توطئه کمونیستها هم نیست . مستندش را در قسمت سوم مقاله ، از علامه محقق حلی و " شهید اسلام " (شیخ فضل الله نوری) بدست داده‌ایم و در اینجا ، به لایحه شورای عالی قضائی استناد میکنیم :

ماده ۵ لایحه قصاص میگوید :

" هرگاه مرد مسلمانی عمداً زن مسلمانی را بکشد محکوم به قصاص است لیکن باید ولی زن ، قبل از قصاص قاتل ، نصف دیه را بها و بپردازد ."

در ماده ۶ می‌آید :

" هرگاه زن مسلمانی عمداً مرد مسلمانی را به قتل رساند فقط محکوم به قصاص است و نباید چیزی بها ولیاء دم بپردازد ."

دو عبارت فوق را ساده‌تر بیان کنیم: در ماده ۶ مسئله روشن است: اگر زن مسلمانی عمداً مرد مسلمانی را کشت قاتل (زن مسلمان) باید بدون هیچگونه مالی و "لیکن" کشته شود. چرا؟ به این دلیل ساده که آن زن مسلمان، یک انسان کامل یعنی یک مرد مسلمان را به قتل رسانده است. اما اگر مرد مسلمانی عمداً زن مسلمانی را کشت (ماده ۵)، در اینجا "فقط" جای خود را با "لیکن" عوض میکند. در این حالت، قاتل (مرد مسلمان) در صورتی قصاص می‌شود که "ولی زن" (مقتول) چیزی هم بدهکار شود و به قاتل (مرد مسلمان) باج بدهد یعنی "نصف دیه" (پول خون) قاتل را به خود او (قبل از کشته شدن) بپردازند. چرا؟ بدلیل اینکه مقتول (زن مسلمان) یک انسان کامل نیست بلکه نصف قاتل (مرد مسلمان) ارزش دارد، و از آنجا که نمیتوان نصف قاتل (مرد مسلمان) را کشت پس چاره‌ای نیست که "ولی مقتول" (زن مسلمان) در صورت اصرار به مجازات قاتل، بایستد نصف دیه مرد مسلمان را به خود او بدهند.

در ماده ۴۶ لایحه قصاص می‌آید:

"هرگاه مردی زنی را بقتل رساند، ولی دم مخیر است بین قصاص یا پرداخت نصف دیه کامل بیه قاتل و بین دیه زن از قاتل"

در اینجا نیز همان قضیه نصف انسان، که توضیح اش را در مورد ماده ۵ داده‌ایم، کاملاً صادق است با این تفاوت که در این مورد، پیدا است که قاتل و مقتول هیچکدام مسلمان نیستند و از این نظر "محکوم به قصاص" مندرج در ماده ۵ به "مخیر است بین..." تغییر یافته است. ولی در این

مورد نیز، که مردوزن (قاتل ومفتول) هیچکدام مسلمان نیستند یا زن غیر مسلمان، نصف مرد غیر مسلمان است. مرتجعین جمهوری اسلامی میخواهند که تفکر قرون وسطائی خود را به پیروان ادیان دیگر نیز تحمیل کنند.

ماده ۳۳ در مبحث "شهادت" چنین میگوید:

"الف - قتل عمد فقط با شهادت دو مرد عادل ثابت میشود.

"ب - قتل شبه عمد و خطا با شهادت دو مرد عادل یا یک مرد عادل و دوزن عادل یا یک مرد عادل و قسم مدعی ثابت میشود."

روشن تر اینکه در مورد قتل عمد، شهادت دو مرد عادل لازمست و لاغیر، یعنی که شهادت یک مرد عادل در کنار شهادت حتی چندین هزار زن عادل برای اثبات وقوع قتل عمد، کافی نیست. اما در مورد قتل های شبه عمد و خطا، شهادت دو مرد عادل مساویست با شهادت یک مرد عادل و دوزن عادل (یعنی یک مرد + دوزن یا دو نصف مرد). از طرف دیگر، بر اساس همین ماده، شهادت دو زن عادل دارای ارزشی معادل با قسم مدعی میباشد.

مسئله فقط این نیست که مقررات مدون دوران توحش و بربریت همچون تف سربا لابر صورت تهیه کنندگان و تصویب کنندگان مرتجع آن خواهد ما سید و به حکم قانون تکامل جامعه، امکان تحقق نخواهد یافت و چون کودکی مرده به دنیا خواهد آمد، مسئله اساسی برای زنان و مردان آگاه و نیروهای انقلابی و مترقی از هم اکنون اینست که به کوتوالان ارتجاع، اجازه ندهند که به ستم مضاف نسبت به زنان ایرانی، ابعاد جدید و هولناکی ببخشند و جسارت این

را در خود بیا بند که ارزش انسانی نیمی از مردم کشور ما
را اینچنین و قیحانه مورد تحقیر قرار دهند.
(نقل از هفته نامه های شماره ۶۱ مورخ ۲ بهمن
ماه ۱۳۵۹) .

www.KetabFarsi.com

- (۱) تاکید در اینجا و همه جا در این مقاله، آزماست .
- (۲) بنظر میرسد که واژه "انسان" در اینجا اشتباه تایپی و واژه "اسلام" ، درست باشد .
- (۳) منظور از " (خصوص) شوهر" ، در اینجا تاکید است بر اینکه این " حق " ، مخصوص شوهر است و زن در مورد معکوس ، دارای چنین " حقی " نخواهد بود . این نکته در پیوند با مواد دیگر این لایحه بیشتر قابل فهم است که در جای خود به آن خواهیم پرداخت .
- (۴) اخیرا طبق سندی که بدست آمده مبلغ دویست میلیون دلار ، ظاهرا برای خرید اسلحه ، به حساب ایشان در خارج واریز شده است .

فدائیان اسلام

قلب در تاریخ، سکه رایج در جمهوری اسلامی

و- رازی

از همان اولین روزهای پس از قیام مبهمن ماه، که روحانیت همراه با بورژوازی با سوار شدن برگردده‌ی توهم توده‌ها به حکومت رسید، مسخ تاریخ یکصدسال اخیر کشور ما آغاز شد. فقط یکماه پس از قیام یعنی در ۲۴ اسفند ۵۷، تلویزیون جمهوری اسلامی برنامه‌ی مفصلی به تجلیل از آیت‌الله کاشانی اختصاص داد. در آن برنامه، به اساسی‌ترین مقطع جنبش یعنی از حوادث ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به بعد (آغاز خیانت کاشانی به جنبش ضد امپریالیستی توده‌ها) و به نقش تعیین‌کننده و خائنانه‌ی او در موفقیت کودتای امریکائی - انگلیسی ۲۸ مرداد، به بی‌بهره‌ی "تنگی وقت" مطلقاً اشاره نشد. مسخ واقعیت‌های تاریخی در مورد نهضت ملی کردن صنعت نفت به حدی وقیحانه بود که حتی علی اصغر حاج سیدجوادی که چه قبل از قیام و چه ماه‌ها بعد از آن، در ایجا دتوهم توده‌ها نسبت به رژیم جمهوری اسلامی نقش قابل توجهی داشت، دهان به اعتساف راض

گشود (۱)، و همان وقت در شماره‌ی ۳۱ نشریه‌ی "جنبش" مقاله‌ای نوشت تحت عنوان "به تاریخ دروغ نگوئید." از همان آغاز تا به امروز، این دروغگویی همسایه‌های بیشترمان به تاریخ و به توده‌ها، بویژه در مورد جنبش تنباکو، جنبش مشروطیت و جنبش ملی کردن صنعت نفت، کودتای ۲۸ مرداد، شورش ۱۵ خرداد، قیام باشکوه توده‌ها علیه رژیم ستمگر پهلوی، درباره‌ی بهبهانی‌ها، شیخ فضل‌الله‌ها، آیت‌الله کاشانی‌ها، نواب صفوی‌ها، آیت‌الله بروجردی‌ها، حجت‌الاسلام فلسفی‌ها، آیت‌الله خمینی‌ها و دهها آیت‌الله و حجت‌الاسلام ریز و درشت، همچنان ادامه دارد و هر روز ابعاد هولناک‌تری بخود می‌گیرد، تا جائیکه امروز انسان نمیداند آنچه میشود، میخواهندومی بیند، به راستی میشوند، میخواهندومی بیند یا با کابوس وحشتناکی مواجه است. امروز تاریخ نویسان آنها در مسخ واقعیت‌های تاریخی، در لاف غریبی زدن و در دروغ بافی، روی تاریخ نویسان شاهنشاهی را هزار بار سفید کرده‌اند. امروز، رهبران نشان باوقاحتی که ابعاد عظیم و بتصور نیا مدنی‌اشان، انسان را نه فقط به خشم بلکه بیشتر به وحشت می‌اندازد، نعل و ارونه میزنند. امروز و عاظ آریا مهری و آخوندهای ساواکیشان به نشخوار همان اباطیلی که در منا بر میافتند، با تبدیل نام آریا مهری به امام امت، ادامه میدهند. حجت‌الاسلام والمسلمین فلسفی که در بیانات خود پس از کودتای ۲۸ مرداد عبارت "السلطان ظل الله فی الارض" را تکرار میکرد (پیغام امروز، ۲۸/۳/۵۸)، کسیکه قبل از شهریور ۲۵، دلال بازار بوده و حتی بعدا وقتی که معمم شد دست از

دلالی برنداشت تا آنجا که روزنامه‌فکاهی توفیق
 درباره‌اش شعری سرود که یک مصراع آن چنین بود:
 " کی علی در جنگ لاستیک می‌فروخت؟ "

و از سال ۱۳۲۵ پس‌بعد با دریافت مقرری ماهانه (با حقوق
 هم‌ردیف سرتیپی) از رکن ۲ ارتش شاه، در پادگانها
 سخنرانی می‌کرد و در دانشکده افسری شعار " چه فرمان
 یزدان چه فرمان شاه " را میداد، کسی که یکی از دستیاران
 سرلشگرزاهدی - نخست وزیر کودتا - و دوست سرتیپ
 بختیار - فرماندهی نظامی - و سرلشگر با تما نقلیج -
 رئیس ستاد ارتش بود - و پس از کودتا به توصیه آیت‌الله
 کاشانی، بمنظور تأیید رژیم کودتائی و تحکیم پایه‌های
 حکومت آن در شهرستانها سخنرانی میکرد (مجله‌ی
 " بامشاد"، به نقل از روزنامه‌ی " آیندگان "، ۱۳۰/۵/۵۸)
 امروز دقیقاً همان وظایف را در رژیم جمهوری اسلامی بر
 عهده دارد. برای سلامت " نایب‌امام " و " امین
 مستضعفان جهان " و " حفظ وجود رهبر عظیم‌الشان انقلاب
 از جمیع آفات و بلیات " دعا میکند، بمنظور تأیید رژیم
 جمهوری اسلامی و تحکیم پایه‌های حکومت آن از شهری به
 شهر دیگر می‌رود، از طرف دایره‌ی سیاسی - ایدئولوژیک
 (نام اسلامی رکن ۲) ارتش، برای ایراد سخنرانی در
 پادگانهای تهران و شهرستانها دعوت میشود، در حضور
 آیت‌الله خمینی از " شیخ فضل‌الله شهید " تجلیل بعمل
 می‌آورد، در نماز جمعه‌ی تهران به امامت حجت‌الاسلام
 خامنه‌ای به مصدق دشنام میدهد، خلاصه اینک، یکی از
 گله‌های سرسبد جمهوری اسلامی و مورد احترام و علاقه‌ی شدید
 " امام امت " و مرشد فدائیان اسلام است.

امروز، آنکه رهبری میکند، آنکه حکومت میکند، آنکه قانون مینویسد، آنکه حاکم شرع است، آنکه ابزار سرکوب را میگرداند، آنکه وعظ میکند، آنکه رویدادهای جاری را تفسیر میکند، آنکه تاریخ مینویسد، یک شیخ فضل الله یسنا نواب صفوی و یا فلسفی است (از ظواهر امر که بگذریم و پوسته‌ها را که کنار بزنیم، پیدا کردن نقاط افتراق ایمن سه تن، البته کار ساده‌ای نیست). نوشته‌های شیخ فضل الله، کتاب "حکومت اسلامی" و "برنامه‌ی انقلابی فدائیان اسلام" را در کنار هم قرار دهید ممکن نیست از شباهت عظیم آنها دچار حیرت نشوید. قانون اساسی جمهوری اسلامی (۱۳۵۸) را با "برنامه‌ی انقلابی فدائیان اسلام" (۱۳۲۹) مقایسه کنید، ممکن نیست از خودتپرسید که آیا هر دو این آثار را یک فکر تراوش نکرده است؟ احکام حکام شرع و دادگاه‌های انقلاب اسلامی بویژه در ماه‌های اخیر را از نظر بگذرانید خواهی دید که مثلا اگر کسی درسی سال پیش به فلان فدائی اسلام نگاه کج کرده باشد، مفسد فی الارض است ولی فلان مزدور و شکنجه‌گر رژیم شاه که دستش بخسرون دهها مبارز و انقلابی آلوده است مشمول عفو مام‌قرار میگیرد. هر شماره از مجله "پیام انقلاب" (ارگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) را که انتخاب کنید، اگر آرام سپاه پاسداران و نوشته‌ی زیر آنرا ببینید، ممکن نیست که آنرا با ارگان رسمی فدائیان اسلام، عوضی نگیرید.

فدائیان اسلام، امروز دیگر آن مفهوم محدود سالهای بیست را ندارند که توسط چهار تروریست قشری پایه‌گذاری شد. فدائیان اسلام، امروز یک جریان وسیع فکری است با زیربنای مشروع طلبی و ولایت فقیه که مبتکر و بنیانگذار

اصلی آن شیخ فضل الله نوری، "پیشوای کبیر" آن آیت الله کاشانی (۲)، قهرمان آن نواب صفوی، خطیب آن حجت الاسلام فلسفی، بازوی مسلح آن سپاه پاسداران، حاکم شرع آن حجت الاسلام خلخالی، و رهبر آن آیت الله خمینی است.

تازه ترین تحریف واقعیت های تاریخی که از دستگاه دروغ پراکنی رژیم یعنی تلویزیون جمهوری اسلامی پخش شد بمناسبت سالروز "شهادت" نواب صفوی، رهبر فدائیان اسلام بود. به روایت آن، آنچه درسی سال اخیر بویژه در زمان نهضت ملی کردن صنعت نفت، صورت گرفت به یمن آیت الله کاشانی و تنی چند از عمال بی اراده ی او و همفکران آنها بوده، و شونده ها در آن جنبش بزرگ توده ای هیچ نقشی نداشته اند.

"نقش شخصیت شما در ایجاد این قیام نا چیزتر از آنست که در مخیله ی خود سنجش کرده یی... دوستانتان توجیه مینمایند، بلکه این التهاب و اشرقیام عمومی است که کاشانی را در طبیعه یک جنبش بزرگ کرده تا ریاست مجلس سقوق داده است."

این را امروزه کمونیستها بلکه در همان ایام روزنامه ی "مردم ایران" یعنی ارگان "خدا پرستان سوسیالیست" در شماره ۳۵ مورخ ۳۲/۴/۱۱ خطاب به کاشانی نوشت. وقتی که نقش آیت الله کاشانی، که بقول حسنین هیکل "از لحاظ نفوذ معنوی و جاه و جلال، قویترین رهبر شیعه"

بود (۳) ، بحق چنان نا چیز باشد ، دیگر حساب چند تروریست فدائیان اسلام (که اگر متحد آنها یعنی چاقو کشان حـزب دکتربقایی را کنار بگذاریم ، تعداد فعالینشان در آن زمان از انگشتان دو دست تجاوز نمی کرد) ، کاملاً روشن است .
 پیدا است که در رژیم جمهوری اسلامی وقتی که هر روزه ، در مقابل چشمان حیرت زده میلیون ها انسان ، با وقاحت تمام در زمینه بدیهی ترین مسائل بتوان دروغ گفت چرا نشود در مورد وقایع سی سال قبل ، نعل وارونه زد ؟

میدانیم که فدائیان اسلام ، پس از سکوت بیست چند ساله ، بعد از فرار شاه ، در زمان حکومت شاهپور بختیار ، با انتشار مجدد " ارگان انقلابی اسلامی " و " ارگان اساسی انقلاب " (۴) یعنی روزنامه‌ی " نبرد ملت " فعالیت مجدد خود را آغاز کردند . اما جمعیت فدائیان اسلام ، کجی ، چرا و چگونه بوجود آمد ؟ چه قدرتی در پس فعالیت های تروریستی آن خوابیده بود ؟ در جریان سال های سی چه ضرباتی به جنبش ضدامپریالیستی توده ها وارد آمد ؟ پس از کودتای ۲۸ مرداد ، " دشمنان طاغوت " چه می کردند ؟ چرا و چگونه در سال ۳۶ ، نواب صفوی و هم دستان او کشته شدند ؟

ما در طی چند مقاله میکوشیم به سئوالات فوق پاسخ دهیم . برای نگارش این مقالات ، عمدتاً از منابع و اسناد معتبری " که توسط فدائیان اسلام ، دوستان و هواداران آنها در جمهوری اسلامی نوشته شده ، استفاده خواهیم کرد تا نگوئید که کمونیستها برای " کوبیدن فرزندان برومند

اسلام" از "اسناد مجعول و غیر معتبر" بهره برداری کرده اند. برآستی چه کسی میتواند ادعا کند که "کشف الاسرار" خمینی، "برنامه‌های انقلابی فدائیان اسلام"، مصاحبه‌های مجله‌ی "پیام انقلاب" با عبدخدا بی‌بی از اعضاء قدیمی فدائیان اسلام، ضارب دکتر حسین فاطمی، وکیل فعلی مجلس شورای اسلامی، نوشته‌ی عبداللـسه کرباسچیان، مدیر و سردبیر نشریه‌ی "نبرد ملت" قبل از ۲۸ مرداد و امروز، مقالات مندرج در روزنامه جمهوری اسلامی و "اسناد معتبر" مشابه، ساخته‌ی کمونیست‌ها و "دشمنان اسلام" است؟

ما بررسی خود را درباره‌ی فدائیان اسلام از سال ۱۳۲۴ آغاز می‌کنیم.

"در سال ۱۳۳۴، آقای سید مجتبی نواب صفوی سازمان فدائیان اسلام را به کمک آقایان سید حسین امامی و سید عبدالحسین واحدی و سید محمد واحدی تاسیس میکند." ("برنامه‌های انقلابی فدائیان اسلام"، مقدمه، صفحه ۱).

آغاز نبرد ((فدائیان اسلام)) با کشتن کسروی شروع میشود. مرگ کسروی آغاز انقلاب فدائیان اسلام است. پس از آنهم عده‌ای از جنایتکاران را کشتیم و رزم‌آرا را ما کشتیم. نفت را ما ملی کردیم."

(بیانات پرشور برادر حجت الاسلام عظیمی در اجتماع پرمهر و صفای طرفداران سازمان در میدان معین بمناسبت ۱۷ شهریور "نبرد

ملت " ، ۲۲ / ۶ / ۵۹) .

قتل مورخ و محقق دانشمند ، احمد کسروی ، توسط فدائیان اسلام برکسی پوشیده نیست و جای هیچگونه تردیدی در این زمینه وجود ندارد . فدائیان اسلام همواره از آن به عنوان " آغاز انقلاب فدائیان اسلام " و از افتخارات خود ذکر میکنند . درباره‌ی انگیزه‌ی قتل کسروی ، یعنی انگیزه‌ی کشتن فکر و بریدن زبان به شیوه‌ی اسلامی ، روایات فراوانی وجود دارد و از آن جمله‌ی آنها روایتی است که حسنین هیکل در کتاب " ایران ، گوه آتش نشان " نقل میکند :

" نواب صفوی ، رهبر جمعیت ، روزی در مسجد هندی در نجف نشسته بود که ناگهان روزنامه‌های از ایران بدست وی داده شد که مقاله‌های از احمد کسروی در آن درج شده بود . نواب صفوی در حین مطالعه‌ی آن مقاله متوجه شد که نوشته‌های کسروی متضمن طعن‌های زننده بر دین مبین اسلام است ! ! نواب بعد از مطالعه‌ی آن ، با خشم و غضب برخاسته به نزدیکی از اساتید حوزه رفت تا رای آن اسناد را درباره‌ی نویسنده‌ی مقاله بداند (۵) و استاد جواب داد :

کافر است ، وقتش جایز " (ص ۷۷) .

نکته‌ی جالب و ناشناخته‌ای در رابطه با انگیزه‌ی قتل کسروی توسط فدائیان اسلام قابل ذکر است : " کشف الاسرار " خمینی پس از شهریور ۱۳۲۰ و در هر حال قبل از ترور کسروی در ۱۳۲۴ انتشار یافته است . (۶) " کشف الاسرار " در واقع فحشنامه‌ای است علیه شریعت سنگلجی و بویژه علیه " کسروی

خبث و کسرویها" نقل فولهای تکان دهنده‌ای که از این کتاب ارائه خواهیم داد میتوانند تنها سرنخهای بی در رابطه با ترور کسروی بدست دهد، بلکه همچنین بر تار و پود بلافاصله، نوربیا شد و برای روشن کردن پاره‌ای از نقاط هنوز تاریک و برخی از جنبه‌های بظا هرگیج کننده‌ی رویدادهای دو سال اخیر، راهنما باشد. همچنان در رابطه با ترور کسروی در اینجا اشاره کنیم (توضیح بیشتر آنرا بعدا خواهیم داد) که در زمان انتشار "کشف الاسرار" آیت الله خمینی از مدرسین حوزه علمیه‌ی قم بود و نواب صفوی، از طلاب علوم دینی همین حوزه.

اگر پیوند آیت الله خمینی با فدائیان اسلام در طی چهار سال اخیر محتاج به تحقیق وسیع‌تر و فاکت‌های بیشتری است (وما در اینجا با طرح مسئله و بدست دادن سرنخ‌ها از محققان و مورخان برای اثبات آن یاری میطلبیم)، رابطه‌ی تنگاتنگ فدائیان اسلام با آیت الله کاشانی، لا اقل از سال ۱۳۲۵ به این طرف، از موضوعات کاملاً شناخته‌شده و اثبات شده است. علاوه بر نوشته‌های فدائیان اسلام و طرفداران آیت الله کاشانی، صاحب نظران نیز به کرات بر این امر تکیه کرده‌اند. فعالیت فدائیان اسلام، از همان آغاز، چنان با نام کاشانی گره خورده است که نمیتوان درباره‌ی فدائیان اسلام بحث کرد و از آیت الله کاشانی سخنی به میان نیاورد. با این حال در این سلسله مقالات گریه‌سعی خواهیم کرد تا این امر پندار زیم‌ولسی برای روشن شدن برخی از مسائل در رابطه با فدائیان اسلام ناگزیریم بخشی کوچک از اسناد فراوانی که در دست است (وما در بررسی نقش روحانیت در جنبش ملی کردن

صنعت ، از آنها استفاده خواهیم کرد) ، ارائه دهیم .
 در این سلسله مقالات ، پس از اشارات مختصر در زمینه‌ی
 علل و انگیزه‌ی قتل هژیر توسط فدائیان اسلام ، درباره‌ی
 ترور رزم آرا مکتب بیشتری خواهیم کرد . چرا ؟ برای
 اینکه یک دروغ بزرگ تاریخی و بسیار رایج در این روزها
 را افشا کنیم . زیرا که این روزها غالباً ادعا میشود که اگر
 رزم آرا توسط فدائیان اسلام ترور نمیشد ، نهضت ملی
 کردن صنعت نفت در ایران بوجود نمیآمد چرندیات آن
 برنامه‌ی تلویزیونی در سالروز مرگ نواب صفوی و خزعبلات
 (مذکور در فوق) آن آخوندنیمچه فاشیست که : " رزم آرا
 را ما کشتیم . نفت را ما ملی کردیم " ، بکنار ، واقعیت قتل
 رزم آرا در کجاست ؟ علت واقعی ترور رزم آرا با معرفی
 دوستان و طرفداران رزم آرا (انگلستان ، شوروی زمان
 استالین و حزب توده) و دشمنان اجباری یا واقعی او
 (امریکا ، شاه و دربار ، بعضی از رهبران جبهه‌ی ملی و
 روحانیت بویژه آیت الله کاشانی) میتوانند روشن شود .
 ضمن بررسی این امر ، خواهیم دید که فدائیان اسلام
 نقشی بیش از مزدور و عامل اجرائی نداشته‌اند ، عروسکان
 یک خیمه شب بازی بوده‌اند که نخ آن از جای دیگری کشیده
 میشد ، از جایی که کودتای ۲۸ مرداد کارگردانی شد .
 اشاراتی خواهیم داشت به ملاقات نواب صفوی و
 عبدالحسین واحدی با شاه قبل از ترور رزم آرا و تجویز
 تلویحی شاه به قتل رزم آرا در این ملاقات (مجله‌ی
 " رگبار امروز " ، صاحب‌با وکیل مدافع نواب صفوی در
 دادگاه نظامی ، شماره‌ی ۴ ، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۸) . خواهیم
 دید که در جلسه‌ی سری که در مورد قتل رزم آرا تصمیم گرفته

شده کسانی شرکت داشته اند .

نقش خائنه‌ی آیت‌الله‌کاشانی (و نتیجتاً عمال بی‌اراده‌ی او، فدائیان اسلام) از سی تیر ۳۱ به بعد و نقش تعیین‌کننده‌ی آیت‌الله‌کاشانی (و روحانیت در مجموع) در موفقیت کودتای امریکائی - انگلیسی ۲۸ مرداد، موضوع تحقیق جداگانه‌ای خواهد بود و در این سلسله مقالات بآن نخواهیم پرداخت .

پس از کودتای ۲۸ مرداد فدائیان اسلام، که امروز مانند تمام روحانیون، صد البته از زمان تولد، "ضد طاغوت" و "دشمن نظام شاهنشاهی" بوده‌اند، راست‌راست می‌گردند. نواب صفوی برای ایراد سخنرانیهای مذهبی به شهرستانها سفر میکند. در سال ۳۳، نواب صفوی به کشورهای عربی از جمله عراق، اردن و مصر می‌رود و پس از بازگشت به تهران، مورد استقبال پر شور فدائیان اسلام و بعضی از روحانیون بسیار بسیار شناسا امروز قرار می‌گیرد. نواب صفوی پس از بازگشت از سفر به ملاقات شاه می‌رود (برنامه‌ی انقلابی فدائیان اسلام)، مقدمه، (صفحه ۳).

و سرانجام خواهیم رسید به علل اصلی دستگیری و کشته‌شدن نواب صفوی در سال ۱۳۳۶ و ختم عاٹله و سکوت بیست ساله‌ی فدائیان اسلام. (۷)

ماجرای ترور کسروی

در بخش قبل با نعل فولی از مقدمه‌ی "برنا مسه‌ی انقلابی فدائیان اسلام" نوشتیم که گروه فدائیان اسلام در سال ۱۳۲۴ تاسیس شده است. با ذکر عبارتی از "بیانات پرشور بر ادرحجت الاسلام عظیمی" (چاپ شده در جریسده‌ی شریفه‌ی نبرد ملت) دیدیم که ترور کسروی در واقع مبدا تاریخ تاسیس، "آغاز نبرد" و "آغاز انقلاب فدائیان اسلام" بشمار میرود. در همانجا با ارائه‌ی عبارتی از کتاب "ایران، کوه آتشفشان" (۸)، ملاحظه کردیم که حضرت تواب صفوی، در نجف، با خواندن مقاله‌ای از کسروی به سختی منقلب میشود و "با خشم و غضب" جهت استفتاء به حضور یکی از استادان حوزه "میرسد و پس از بیان مطلب" "استاد" فتوی میدهد: "کافر است و قتلش جایز".

در اینجا میکوشیم که قتل کسروی را از زاویه‌ی تازه‌ای مورد بررسی قرار دهیم. هما‌نطوریکه در بخش قبل گفته‌ایم آنچه در این زمینه خواهد آمد بعنوان دادن سر نخها

وگشودن باب جدیدی در رابطه با قتل کسروی (وفی الواقع در ارتباط با رویدادهای دوساله‌ی اخیر و تاریخ بلافاصله) میباشد. هرچند که برداشتهای خود را در وجود پیوندبین آیت الله خمینی / فدائیان اسلام / قتل کسروی، هنوز برای اثبات این پیوند و رابطه‌ی مستقیم، کافی ندانیم و قبلاً گفته‌ایم که این امر محتاج به تحقیق بیشتر و دسترسی به شواهد و اسناد جدیدتری است. با اینهمه، در خوشبینانه‌ترین حالات، بطوریکه خواهیم دید، لااقل در وجود رابطه‌ی غیر مستقیم بین آیت الله خمینی / فدائیان اسلام / قتل کسروی، تردید نمیتوان داشت.

در آغاز سالهای ۱۳۲۰، سه گروه از معتقدان به خدا و اسلام، فعالیت چشمگیری داشته‌اند:

۱ - افرادی نظیر احمد کسروی و شریعت سنگلجی که میکوشیدند اخبار و احادیث و خرافات یعنی "زباله‌های هزارساله" را از دامان دین بزداید. و با تحلیلی روبنایی در زمینه مشکلات گریبانگیر جامعه و با برخوردی بورژوازی به جنگ خرافات مذهبی بروند.

۲ - افرادی نظیر مهندس بازرگان و دکتر سحابی که میکوشیدند "عملی بودن" احکام طهارت و نجاسات و وجود جن و فرشته و افسانه‌های کتب مذهبی از جمله قرآن در مورد آفرینش را به کمک فیزیک و ترمودینامیک و نظریه‌ی تکامل انواع داروین و غیره "اثبات" کنند. (۹)

۳ - افرادی نظیر آیت الله خمینی که میکوشیدند با نوشتن کتابهایی مانند "کشف اسرار" نه تنها "برادران ایمانی" را تحریک کنند که "قلمهای خونین و مسموم" و "ننگین" کسرویهای "خبیث" (۱۰) را بشکنند بلکه از

" ملت غیور قرآن " مصرانه بخوانند که " تخم ایمن
 ناپاکان بی آبرو " ، " کودن " ، " فتنه انگیز " ، " ماجراجو " ،
 " طراریا وه سرا " ، " عقل و خرد باخت و افسار گسیخته " ، " هرزه گو "
 " مردافیونی آمیغ و آخشیج تراش " ، " آشوب طلب " ، " بیخرد
 خالی ازدانش و خیانتکار بی ارزش ، ، ، ، ، " از روی زمین "
 براندازند . (۱۱)

از سال ۱۳۲۴ گروه چهارمی پیدا شد بنام فدائیان
 اسلام تا به اینگونه فراخوان های آیت الله خمینی در
 " کشف الاسرار " :

" هم کیشان دین دار ما ، برادران پاک ما ،
 دوستان پارسی زبان ما ، جوانان غیرتمند ما ،
 هموطنان آپرومند ما ، این اوراق ننگین ، این
 مظا هر جنایت ، این شالوده های نفاق ، این
 جرثومه های فساد ، این دعوتها به زرتشت گری ،
 این برگرداندن به مجوسیت ، این ناسزاها به
 مقدسات مذهبی را بخوانید و در صد چاره جویی
 بر آئید ، بایک جنبش ملی ، بایک جنبش دینی ،
 بایک غیرت ناموسی ، بایک عصبیت وطنی ، بایک
 اراده ی قوی ، بایک مشت آهنین باید تخم این
 ناپاکان بی آبرو را از روی زمین براندازید . "

(صفحه ۷۴)

لبیک بگویند .

قبل از ارائه ی نمونه های دیگری از " کشف الاسرار "
 لازم است که به چند نکته ی قابل توجه در این زمینه اشاره
 کنیم .

ما نمیدانیم خمینی در زمان انتشار " کشف الاسرار " از نظر سلسله مراتب روحانیت چه درجه‌ای داشت؛ حجت الاسلام بودیا حجت الاسلام والمسلمین؟ ولی میدانیم که از سال ۱۳۴۷ هجری قمری (۱۳۰۶ شمسی)، از مدرسین حوزه علمیه قم بود. (۱۲) و برای یک طلبه‌ی متعصب و قشری همیمن حوزه نظیر نواب صفوی، یک مرشد بشمار میرفت. " کشف الاسرار " خمینی در آن زمان برای نواب صفوی و همفکران او بعنوان " راهنمای عمل " تلقی میشد و دستورات صریح و موکد این کتاب در مورد کسروی " خبیث " برای آنها همچون تکلیف شرعی و لازم الاجراء بود، بویژه اینکه نوشتن این کتاب " از طرف مراجع " به خمینی محول شده بود، و خصوصاً فراموش نکنیم، همانطوریکه قبلاً توضیح داده‌ایم، ترور کسروی پس از انتشار این کتاب صورت گرفته است.

چرا خمینی " از طرف مراجع " بعنوان تنها فرد رافع شبهات و ابهامات " انتخاب شد؟ ارگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، در جواب به این سؤال، ضمن اشاره به " احاطه‌ی ایشان بر اسلام و رد شبهاتی که معاندین بر اسلام میگیرند " اضافه میکنند:

" مبارزات امام بر علیه معاندین و کفار و جریانات انحرافی از همان ابتدای جوانی و نیز تحصیل ایشان در حوزه‌ی علمیه‌ی قم وجود داشته است. " (۱۳)

و بعنوان جمله‌ی معترضه اضافه کنیم: در همانجا میخوانیم و قتیکه مسئولیت " رفع شبهات "، " از طرف مراجع " به خمینی " محول شد "، با اینکه ایشان در آن هنگام به چشم درد دچار بودند، ولی با نوشتن کتاب " کشف الاسرار "

بطور معجزه آسایی درد چشم ایشان نیز برطرف شد.

محمد مهدی عبدخداپی، عضو قدیمی فدائیان اسلام و ضارب دکتر حسین فاطمی، بدون اشاره به انگیزه‌ی اصلی ترور کسروی، مقداری آسمان و ریسمان را بهم می‌دوزد، از " غرب زدگی " اوواز " شکلی از ملی گرایی و ایمان به ناسیونالیسم " سخن میگوید و بالاخره یکی از گناهان کبیره‌ی او را بر می‌شمرد: " او با اینکه " در وقایع مشروطیت بود " با اینحال " از مخالفین سرسخت شیخ شهید فضل الله نوری " بشمار میرفت. (۱۴)

بهر حال، اولین سوء قصد بجان کسروی، در چهار راه حشمت الدوله، توسط نواب صفوی و دوتن از " دینداران " دیگر صورت گرفت. سرنوشت کسروی از همان اولین سالهای ۲۵ تعیین شده بود:

"... غافل از آنکه با خواست خدا بهمین زودی دینداران با مشت آهنین، مغز بیخرد آنها را پریشان خواهند کرد." (کشف الاسرار، ص ۲۸۳)
البته " دینداران " برای پریشان کردن " مغز بیخرد " کسروی، در چهار راه حشمت الدوله، علاوه بر " مشت آهنین " فراموش نکردند که محض احتیاط، چوب و چماق را نیز به همراه ببرند.

حسنین هیکل در باره‌ی این سوء قصد چنین مینویسد:
(فدائیان اسلام وقتی موجودیت خود را عملاً اعلام کردند که سه تن از افراد جمعیت به کسروی حمله کردند و او را چندان با چوب زدند تا نقش

زمین شد و بخیال اینکه مرده است او را همچون

نعش بی جان رها کرده و فرار نمودند.

کسروی پس از انتقال به بیمارستان و انجام عمل جراحی از مرگ نجات مییابد. چند ساعت بعد از انتشار اعلامیه فدائیان اسلام مبنی بر اینکه "زمین از وجود خیانتکاری پاک شده" معلوم میشود که زمین هنوز از وجود "خیانتکار" پاک نشده است. کسروی پس از مدتی از بیمارستان مرخص میشود و زندگی عادی خود را از سر میگیرد. (۱۵)

روزنامه‌ی جمهوری اسلامی بمناسبت "شهادت" نواب صفوی، با برادر بزرگ او، عضو قدیمی فدائیان اسلام، صاحب‌های بعمل می‌آورد. در این مصاحبه برادر نواب صفوی "با صفای باطن و خلوص نیت" یک فدائی اسلام، روایت تازه‌ای از واقعه‌ی چهارراه حشمت الدوله ارائه میدهد و ارگان حزب جمهوری اسلامی هم البته با همان "صداقت انقلابی - اسلامی" همیشگی خود و با توجه به "رسالت مکتبی" در تصحیح اسناد تاریخی، آنرا بچاپ میرساند. "اخوی بزرگ حضرت نواب" میگوید:

"کسروی هم مثلاً محکم به اتکاء دوستانش تصمیم گرفت مرحوم نواب را از بین ببرد... و یک مرتبه، چهارراه حشمت الدوله کسروی یک عصایی داشت که در آن سرنیزه بود و با آن به نواب حمله کرد و نواب هم دفاع کرد. کسبسه آمدند جلوی آنها را گرفتند." (۱۶)

یک فدائی اسلام و ارگان حزب جمهوری اسلامی، از ترس اینکه مبادا دشمن خدا بشوند، البته دروغ نمیگویند! بگذریم... بهر حال، فدائیان اسلام از این اولین تجربه

نا موفق خود درس گرفتند و به ناکافی و غیر مطمئن بودن
" مشت آهنین ، و چماق " پی بردند و آن اشتباه را ، چه در
مورد کسروی و چه در ترورهای بعدی ، هرگز تکرار نکردند .
برای پیریشان کردن " مغزهای بیخرد " ، همواره گلوله‌های
سربی را به هر " آلت قتاله "ی نامطمئن دیگر ، ترجیح
دادند . و تجربه‌ی جدید را نیز برای اولین بار در مورد
کسروی بکار بستند :

" یکروز صبح در کاخ دادگستری ، کسروی در
حالی که در مقابل دادستان بعنوان وکیل
دعاوی ، ادعای ماهی را قرائت مینمود ، ناگهان
چهار مرد مسلح که نواب در را س آنها بود داخل
سالن محاکمه شده و بدون معطلی شروع به
تیراندازی کردند ."

آنگاه هفت تیر بدست ، از میان انبوه جمعیت گذشتند و
" داخل یکی از مساجد " شدند . پس از اطمینان به کشته شدن
کسروی در بیانیهای اعلام کردند : " دنیا از شرارت‌های
کسروی راحت شد . " (۱۷)

همین نویسنده در صفحات ۸۳ - ۸۱ شرح میدهد که چطور
تحت فشار آیت‌الله کاشانی ، چهار قاتل کسروی در طرف یک
روز " محاکمه " ، " تبرئه " و بلافاصله آزاد شدند . و برای صرف
ناهار بطرف خانهدی آیت‌الله کاشانی (قبل از آغاز
" محاکمه " و صدور رای " برائت " پیشاپیش از طرف
آیت‌الله به ناها ردعوت شده بودند) ، برآه افتادند .

با توجه به آنچه گذشت ، برگردیم به مرور کوتاه خود در

" کشف الاسرار " و رابطه‌ی آن با ترور کسروی، از میان نمونه‌های بسیار فراوان این کتاب، فقط چند عبارت دیگر را نقل میکنیم:

آیت‌الله خمینی در " کشف الاسرار " میگوید:

تعیین تکلیف کسانی را که " ازنا سزا و بی‌په‌ده سرایبی کرده و از هیچ چیز به مقدسان مذهبی آنها فروگذار ننمودند به اهمیت مردانه‌ی جوانان غیوردیندار و اگذار میکنم تا آتش این فتنه که از آتشکده‌ی فارس و پیرامون زرتشت و مزدک برخاسته خاموش شود و اگر سستی کنند خواهیم دید که مشتی از این زیالیه‌ها دامن به آتش آتشکده‌ی مجوسسان زده، شما را دعوت به آئین گبران کنند " (ص ۱۸). " جوانان غیوردیندار " نیز " سستی " نکردند و چندی بعد، " با همت مردانه‌ی " خودیکی از سرشناس‌ترین " این زیالیه‌ها " را نابود کردند.

در جای دیگر " خوانندگان محترم " را به " داوری " می‌طلبد و " ریشه‌کن کردن جرثومه‌های فساد " را " فرض " (بخوانید تکلیف شرعی) می‌شمارد:

" شما خوانندگان محترم چه داوری میکنید ما از گفته‌های صریح قرآن درباره‌ی هجسرات و غیب‌گویی دست برداریم . . . و از مشتی کودک بی‌خرد خیا بان گرد پیروی کنیم یا گفته‌های با غرض آمیخته‌ی اینان را سوء نیت تلقی کرده ریشه‌کن کردن جرثومه‌های فساد را که موجب تشتت وحدت اسلام و اخوت قرآنی . . . است برخود فرض شما ریم و با پنجه‌های انتقام مردانه گلوی این بی‌خردان را فشار دهیم تا اعا ده یا وه سرایی

نکنند و دست ناپاک خود را بگفته‌های خدا و پیغمبران و اولیاء دراز نکنند. " (هما نجا، صفحات ۵۶ - ۵۵).

آیت الله خمینی مردم "یکتا پرست خدا خواه دشمن شرک" را از بابت "قد علم" نکردن در مقابل نویسنده‌ی "آن کتاب تنگین" مورد سرزنش قرار میدهد:

"چرا در مقابل آن کتاب تنگین ((تا ریخ شیعه - گری)) با آن اسم آمد که گویی با لغت جن نوشته شده و آمیغ و آشبیج ها و صدها کلمات وحشی دور از فهم را به رخ مردم کشیده و زرتشت مجوس مشرک آئین پرست را... مدپاک خدا خوانده چه شد که هیچ قد علم نکرده و یا وه‌های او را جـواب نگفتید... آوخ از این آدمیزاد... تفوبرتو ای آدمیزاد." (هما نجا صفحات ۶۰ - ۵۹)

آیت الله خمینی، از همان سالهای ۲۳ - ۲۱ با الهام از "گفته‌های صریح قرآن درباره غیب گوئی"، آینه‌سده‌ی کسروی را پیشگوئی کرده بود:

"ای خدا دوست... چرا عوام فریبی میکنی و به نام خدا و قرآن میخواهی دسته‌بندی کنی، پس آن حرف آخر را، که اگر بشما مجال دادند، خواهید گفت اول بگوئید". (ص ۶۰ - تاکید زماست)

البته چندی بعد، نواب صفوی و همفکرانش به او چنین مجال دادند و در دادگستری کارش را یکسره کردند. در جای دیگر میخواهیم:

"هان ای ملت غیور قرآن، دست این تبهکاران را کوتاه کنید و قلم این جنایتکاران را بشکنید

تا تاج کرامت و شرف شما که قرآن است برقرار
بماند. " (هما نجا، صفحه ۸۵)

خمینی با اینکه برای "اعدام... این فتنه جویان... که
مفسد فی الارض هستند،" از "دولت اسلام" یاری میطلبد
ولی بیشترین امید او به "دانشمندان" (از نوع نواب
صفوی و عبدالحسین واحدی است) است:

"دانشمندان که مندرجات آن جوابهای ما را
دیدند، خود داور ری کرده و فتنه انگیزی و سوء نیت
آنان را در مییا بند و اگر خود را عهده دار نگاهداری
دین و قرآن و مقدسات مذهبی میدانند خود آنها
با مشت آهنین، دندان این بیخردان را خرد و سر
آنها را زیر پای شهادت خود پایمال میکنند و ما
انتظار داریم که دولت اسلام با مقررات دینی
و مذهبی همیشه همراه این شریات را که برخلاف
قانون و دین است جلوگیری کند و اشخاصی که
این یا وه سرایی ها را میکنند در حضور هواخواهان
دین، اعدام کند و این فتنه جویان را که فسد
فی الارض هستند از روی زمین براندازد تا فتنه
انگیزان دیگر، دامنه آتش فتنه گری و تفرق
کلمه نزنند و دست خیانت به مقدسات دینی دراز
نکنند و السلام"

(هما نجا، صفحات ۱۰۵ - ۱۰۴)

و تهدید میکند:

"قانون اسلام... تکلیف انسان خود سرافسار
گسیخته ما نند شما را معین کرده است و بخواست
خدا یکروز عملی میشود" (هما نجا، ص ۲۳۸).

و بطوریکه میدانیم این "یکروز" چندان بطول نمیانجامد .
 بالاخره کتاب " کشف الاسرار " پس از نقل سه آیه از
 قرآن (سوره نساء آیه ۱۳۷، سوره ی مائده آیه ۵۰، سوره ی
 انفال ، آیه ۵۹) (۱۸) با این عبارت خاتمه مییابد :
 " هم میهنان عزیز ، خوانندگان گرامی ،
 برادران ایمانی ، جوانان ایران دوست ،
 ایرانیان عظمت خواه ، مسلمانان عزت طلب ،
 دینداران استقلال خواه ، اینک این فرمانهای
 آسمانی است ، این دستورات خدائی است ،
 این پیامهای غیبی است . . . آنها را بخوانید و
 تکرار کنید و در پیرامون آن دقت نمائید و آنها
 را بکار بندید . " (همانجا ، ص ۳۳۴)

فدائیان اسلام ، " این فرمانهای آسمانی " و " ایمن
 دستورات خدائی " را بدقت خوانند و آنها را بکار بستند و
 بعنوان آغاز کما و زمین را از وجود کسروی " خبیث " پاک
 کردند .

و امروز در رژیم جمهوری اسلامی ، که آرزوهای چهل و
 چند ساله آیت الله خمینی و آرزوهای سی و چند ساله سیدی
 فدائیان اسلام و سایر مرتجعین تحقق یافته است ،
 " پاکسازی " زمین از وجود " جرثومه های فساد که موجب تشتت
 وحدت اسلامی و اخوت قرآنی " و " آتش فتنه گری و تفوق
 کلمه " اند ، با ابعاد پیوسته در حال گسترش ، ادامه دارد . چرا
 که جامعه ایده آل جمهوری اسلامی یعنی جامعه ی گورستانی
 (که شاه در ایجاد آن آنهمه تلاش کرد و ناکام ماند) ، علیرغم

تمام جنایات و وحشیگریهای پاسداران ارتجاع و محلل‌های سرمایه‌داری، هنوز تحقق نیافته است، چرا که مبارزه مرگ و زندگی بین کاروسرمایه، بین جهل و آگاهی، بین اسارت و رهایی، هنوز خاتمه نیافته است، و علیرغم رویای شیرین کوتوالان ارتجاع و محافظان سرمایه، فقط وقتی خاتمه خواهد یافت که به پیروزی زحمتکشان، به رهایی نیروی کار از استثمار سرمایه، به امحاء جامعه‌ی طبقاتی، به آزادی و بالندگی و شکوفایی انسان منتهی شود. اگر چند ده هزار کشته و مجروح و معلول و یکی دو میلیون آوارهی جنگ کنونی (جنگی که دولت ارتجاعی ایران و عراق به زحمتکشان دو کشور تحمیل کرده‌اند) را کنار بگذاریم، ظرف این دو سال اخیر، از نحوست وجود حاکمیت ارتجاعی جمهوری اسلامی روزی نبود که ده‌ها تن از کارگران، روستائیان و سایر زحمتکشان، خلقهای تحت ستم، کمونیست‌ها و سایر نیروهای مردمی، در یک گوشه از کشور، بخاک نیفتاده باشند. رژیم جمهوری اسلامی، برای استحکام پایه‌های متزلزی حکومت جابرانه‌اش همچنان خون می‌طلبد. از دو سال پیش تا کنون این دور تسلسل جهنمی، همچنان ادامه دارد، تا روزی که توده‌ها به اینهمه وحشیگری‌ها و جنایات، فرمان ایست دهند و رژیم پوشالی و ستمگر و محکوم به زوال جمهوری اسلامی به سرنوشت رژیم پوشالی و ستمگر و محکوم به زوال شاه، دچار شود.

(۳)

فدائیان اسلام

و

آیت الله کاشانی

دربخشهای قبل، درباره مسخ و فایع تاریخی یکصد سال اخیر رژیم جمهوری اسلامی، در ابعاد باور نکردنی، اشاراتی کردیم و در رابطه با فدائیان اسلام گفتیم که امروزه، فدائیان اسلام دیگر آن مفهوم محدود سالهای ۱۳۲۵ را ندارند که توسط چند تروریست قشری و متعصب تشکیل شده باشد. امروز فدائیان اسلام یعنی همان بختکی که بنام رژیم جمهوری اسلامی بر کلیه شیون جامعه چنگ انداخته و توده ها هر روز با جنبه های فاجعه آمیز و نابودگرانه و ضد بشری (و نه فقط ضد کارگری) آن بیشتر آشنا میشوند. شیخ فضل الله یانواب صفوی یا آیت الله خمینی یعنی خواجه علی یا علی خواجه، " حکومت مشروعه "ی شیخ فضل الله، " حکومت اسلامی " فدائیان اسلام و " جمهوری اسلامی " آیت الله خمینی، از یک منبع تغذیه میشوند و یک جریان فکری واحد هستند که از ۷۵ سال پیش در سه مقطع تعیین کننده و تاریخ ساز کشور ما، در مقابل جنبش

دموکراتیک و ضد امپریالیستی توده‌ها ظاهراً هر شدند و با منحرف کردن مسیر جنبش آنرا به شکست کشانندند (و همین امر در جنبش تنباکو، در شرایطی متفاوت و بگونه‌ای دیگر با انجام رسید).

این چه معنائیست که از صد سال پیش تا کنون، هرگاه که توده‌ها بخاطر آزادیهای دموکراتیک و مبارزه با امپریالیسم (امپریالیسم انگلیس - امپریالیسم روسیه تزاری - امپریالیسم آمریکا) بپا خاستند، بلافاصله پس از مدتی، میرزا حسن آشتیانی، شیخ فضل‌الله نوری، آیت‌الله کاشانی و آیت‌الله خمینی را در مقابل خود یافتند. علی‌رغم تمام هوجبگریها با لایحه بایدباین سؤال مشخص پاسخ داده شود: چه رابطه‌ای در این تقابل مدام و روحانیت با خواستهای دموکراتیک و ضد امپریالیستی توده‌ها وجود دارد؟

در بخش قبل دیدیم که ترور احمد کسروی، "آغا زنبورد" و "آغا زانقلاب فدائیان اسلام" است، عمده‌ترین بخش آن مقاله را به وجود رابطه‌ی (لا اقل) غیر مستقیم بین ترور کسروی و آیت‌الله خمینی اختصاص دادیم. هدف در آن مقاله با بررسی قتل کسروی، فقط دادن سرنخهائی در زمینه‌ی پیوند آیت‌الله خمینی با فدائیان اسلام از سی و پنج سال پیش به این طرف نبود بلکه هدف عمده‌تر این بود که با ارائه‌ی نمونه‌های متعددی از "کشف الاسرار" (که قریباً چهل سال پیش نوشته شده)، پاسخی به جنبه‌های بظا هرگیج کننده‌ی رویدادهای دو ساله اخیر و به "جرا" هائی که هنوز